درین اوان بتوفیق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

در مطبع [illegible] کانپور [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الف لام قسمت اسمی بمعنی الذی و فروع آن در آن اکثر بر اسم فاعل و مفعول
بمعنی حدوث داخل شود نه بر صفت مشبهه و اسم تفضیل زیرا که این کلمه در چنین سنت
بظاهر حرف و معنی اسم است پس مدخولش نیز در چنین باید و آن اسم فاعل و اسم مفعول
مذکور است که بظاهر مفرد و بحقیقت جمله است و صفت مشبهه بسبب دلالت بر ثبوت صلاحیت
تاویل بفعل ندارد و کذا اسم تفضیل مثل الضارب و المضروب ای الذی ضرب و الذی
ضُرب و الضاربة و المضروبة ای التی ضربت و التی ضُربت و این لام احتمال
ظرفیت نمیدارد و الا مانع از عمل میشود و گاهی در شعر بر ظرف و جملهٔ اسمیه و فعل
مضارع که جمله باشد نیز داخل شود مثال اول شعر من لا یزال شاکراً علی المعه فهو حر
بعیشة ذات سعه ای الذی معه مثال ثانی شعر من القوم الرسول الله منهم
لهم دانت رقاب بنی معد ای الذی رسول الله منهم مثال ثالث شعر و اذ یحرج

الکبر نوع من نا فقاية و من جحره باشجة ليتقصع ای من جحره الذی یتقصع
فیه واخفش و ابن مالک وخولش را بر مضارع در نثر نیز جائز داشته اند **قسم دوم**
حرف تعریف و آن دو نوع ست **اول عهدی** که مراد از
مدخولش فرد واحد باشد و آن سه صنف بود **اول عهد ذکری** که آنرا حقیقی
نیز گویند و آن عبارت ست از لامیکه اشاره کرده شود بآن جانب ماهیتی که متحقق
باشد در فرد واحد موجود فی الخارج که متعین باشد نزد سامع و متکلم و لازم ست ازرا
که مدخولش را مذکور باشد نحو ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول
وعلامتش صحت اقامت ضمیر بمقامش مع مدخول آن ست پس در مثال مذکور اگر گویند
فعصی فرعون اياه میتواند **صنف دوم عهد ذهنی** و آن عبارت ست از
لامیکه اشاره باشد بآن جانب ماهیتی که متحقق باشد میان فرد معروض فی الذهن
و ذکرش در ماقبل نبوده باشد نحو انی اخاف ان یاکله الذئب و از انست
اذ هما فی الغار **صنف سوم عهد حضوری** که مدخولش حاضر و مشاهد ذوالحال
شود مانند زمان حاضر و آنچه بعد اسمای اشاره و کلمه ای و هذا بود و امثال آن نحو
الیوم اکملت لکم دینکم و جاءنی هذا الرجل یا ایها الرجل و لا تشتم الرجل
هنگام حاضر بودن رجل و ابن عصفور گوید لام الآن و بعد اذا فجائیه نحو خرجت
فاذا الاسد نیز از ین قبیل ست اما ابن هشام گوید تحقیق آنست که لام الآن اند
ست بدلیل لزوم و عدم انفکاکش چه لام تعریف لازم نمیباشد و نیز در ما بعد اذا

برای تعریف شی حاضر وقت تکلم نیست نوع دوم جنسی که مراد از مدخولش فرد
واحد نباشد و آن نیز سه صنف ست اول برای استغراق افراد
حقیقة که مفید احاطه همه افراد مدخولش باشد و علامتش صحت اقامت لفظ کل
حقیقة مقامش و صحت استثنا از مدخولش و صحت نعتش با جمع و اضافت افعل
بجانبش باشد نحو اِنَّ الانسان لفی خسرٍ اِلَّا الذین امنوا و اَوِ الطفل الذین
لم یظهروا و اَهلکَ الناسَ الدینارُ الحُمرُ و الدرهمُ البیضُ و افضل القوم و خیر
الخلق صنف دوم برای استغراق خصائص افراد یعنی برای احاطه خصائص
و صفات افراد بطور مبالغه در مدح و ذم باشد و علامتش صحت اقامت لفظ کل
مقامش مجازا باشد نحو زیدٌ الرجلُ علماً یعنی زید همه آنش علم ست ای کامل ست درین وصف
چه آنچه متفرق ست از علوم و غیر آن در وی همه یکجا مجتمع گردیده پس میتوان گفت
انت کل رجلٍ علماً و ازین قبیل ست قوله تعالی ذلک الکتب لا ریب فیه
صنف سوم برای تعریف نفس ماهیت قطع نظر از عموم و خصوص لفظ کل بجایش
حقیقة و مجازا هر دو صحیح نباشد اما گاهی در ضمن عموم متحقق شود نحو جعلنا من
الماء کل شیءٍ حیٍّ و الرجل خیر من المرأة ای من جنس الماء حقیقة و جنس الرجل
نحو والله لا اتزوج النساء و لا البس الثیاب ای جنس النساء و جنس الثیاب
نکاح نخواهم کرد جنس زنان و نخواهم پوشید جنس جامها ۱۲
و ازینجاست که اگر یکی از زنان تزوج نماید یا ثوبی را بپوشد حانث گردد و گاهی
حنث بالکسر خلاف کردن سوگند [illegible]
در ضمن خصوص چنانکه درین شعر شعر و لقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت
از بحر کامل مصرع [illegible] ۱۲

[illegible]

لا یقتضیی چه مراد از لئیم جنس آنست که در خاص متحقق شده و ازینجاست که گفته اند اللئیم

درینجا معرف بلام جنس حکم نکره دارد که صفتش یسبنی جمله نکره واقع شده و بعضی این را

عهد ذهنی قرار داده اند و بعضی این صنف را دو گونه ساخته اند یکی برای جنس نفس ماهیت

قطع نظر از عموم و خصوص کما مردوم برای ماهیت من حیث الاطلاق نحو الانسان

نوع و الحیوان جنس حال آنکه حاجتش نیست زیرا که مقید علی الاطلاق داخل است

در ضمن تحقق عموم پس تجدید اصطلاح مفید فائدهٔ جدید نیست **قسم سوم** حرف زائد

وان دو نوع ست **اول لازم** و آن چند صنف باشد **اول** عوض حرف محذوف

مثل الله اصلش الاله علی الاصح بعد حذف همزه الف لام عوضش آوردند و مجموع علم

واجب تعالی شد پس افادهٔ تعریف از علمیت ست الف لام زائد **دوم** غیر عوض

داخل بر اعلام مرتجل نحو السموأل بفتح سین و میم و همزه بعد واو ساکن لام ابن عادیا شاعر

یهودی یا پرنده ایکی با بو براد الیسع بفتحتین نام پیغمبری **سوم** غیر عوض داخل بر اعلام

منقول نحو اللات و العزی زیرا که لات در اصل بتشدید تا نام شخصی لت کننده سویق در طائف

بوده است که مردم بر قبرش هجوم کرده وثن ساختند و بطور بتان پرستش نمودند و عزّی

درختی بوده است در غطفان که او را می پرستیدند و چون خالد بن ولید آنرا بحکم رسول

مقبول قطع کرده بود شیطان زنی پریشان مو دست بر سر ویل گویان بر آمد تا آنکه

خالد بضربهای شمشیر او را مقتول نمود و او میگفت یا عزّی کفرانک لا سبحانک

انّی رأیت الله قد اهانک پس فرمود آنحضرت علیه السلام تلک العزّی لن تعبد ابدا

چهارم غیر عوض داخل بر اعلام غالب الاطلاق بر فرد واحد از افراد خود مثل
النجم که در اصل بهر کوکب شامل بود اما حالا علم ثریا گردید و العقبه که در اصل
نام بر راه صاعد کوه بود حالا باعتبار غلبه علمیت نام عقبه منی واقع شد و همین است
مراد از جمرة العقبه و البیت که حالا مخصوص به بیت الحرام شده و المدینة که حالا به مدینة
الرسول مخصوص گردیده و لزوم این لام در غیر ندا و اضافت ست یا درین دو حالت
واجب الحذف باشد نحو یا اعشی باهله و یا اعشی التغلب مدینة الرسول و حذفش در غیر
این دو حالت شاذ ست نحو هذا عیوق طالعا اصله العیوق **نوع دوم** عارض و آن
نیز چند صنف ست **اول** عارض علام منظوم و نثر برای لمح و اشارت صفت اصلی آن داخل
شود بر اعلام منقول از اوصاف که قبل علمیت صلاحیت دخولش داشته باشد پس گویا این
لام اشعاری بر وجه تسمیه اعلام مدخوله میکند و آن بیشتر صفت مشتق باشد مثل الحارث
و القاسم و الحسن و الحسین و العباس و الضحاک و گاهی مصدر مثل الفضل و گاهی اسمی از اعیان
مثل النعمان ... از انست شقایق النعمان از جهت مشابهت ...
پس آوردنش برین اسماء و حذفش هر دو برابر ست و این قول ابن مالک ست و نزد بعضی محققین
وقت قصد اشارت معنی اصلی واجب الایراد باشد و هنگام عدم قصد مذکور حذفش ...
اما مخفی نماند که دخول این لام بر اعلام مذکور سماعی ست نه قیاسی چنانکه صاحب وافی
آورده که سوای لفظ علی و محمد بر همه جائز ست زیرا که بر بسیاری از اعلام مذکور سوای
این هر دو داخل نمیشود و از انست احمد و معروف و صالح صرح به ابن هشام و ازین قبیل ست

لفظ عائشه و فاطمه **دوم** عارض خاص در ضرورت شعری داخل برا علامیکه در
اصل قابل دخولش نباشند چنانکه درین اشعار **شعر** باعد ام العمر من اسیر ها
حراس ابواب علی قصورها **شعر** رأیت الولید بن الیزید مبارکا شدیدا باعباء
الخلافة کاهله زیرا که لفظ یزید و عمرو در اصل قابل دخولش نیست و قس علیه **شعر** ولقد
جنیتک اکموا و عساقلا ولقد نهیتک عن بنات الاوبر چه بنات اوبر علم سمارو غ ست
و همچنین داخل بر تمیز نحو **شعر** رأیتک لما ان عرفت وجوهنا صددت و طبت النفس
یا قیس عن عمرو اما دخولش در نثر حال در قول ایشان ادخلوا الاول فالاول
و جاءوا الجما الغفیر شاذ ست چه حال نکره میباشد **سوم** داخل بر اسمای بلدان مثل
الکوفة و البصرة و الزبید و الصنعاء الدمشق و بعضی گویند دخول این لام قیاسی ست
اما حق آنست که اینهم منحصر و موقوف بر سماع ست و لهذا المکة نمیگویند
و ازینجاست که حریری در درة الغواص می آرد لم تدخل الالف و اللام علی
المشاهیر من المعارف مثل دجلة و عرفة و ذکا و نحوه هذا و التفصیل فی رسالتنا اللآلی
فی اللسان العربیة و بعد الحمد و التحیة و الصلوة علی رسوله خیر البریة و علی آله و سائر المجالس العقد

تمت

الحمد لله که رسالهٔ لامیه در بیان تعریف اقسام الف و لام از افادات
جناب مولانا مولوی محمد سعد الله دام الله فیضه و ابقاه در مطبع شعله طور
کانپور واقع ماه شوال المکرم سنه [illegible] هجری از قالب طبع برآمد